

مضیقه‌های مالی برای تحصیل
در تابستان قبل از ورود به قم، در تهران در کلاس‌های تابستانی تدریس کرد و ۶۰ تومان به دست آورد که ۴۰ تومانش را یک پتو خرید و برای ادامه تحصیل در قم، تنها ۲۰ تومان بایش باقی مانده بود.
برادر کوچک‌ترش در تهران در یک مغازه آلومینیوم‌فروشی کار می‌کرد و طبق مرسوم در بازار، شاگردهای مغازه حق داشتند که روزی دو تا چای به حساب صاحب مغازه‌شان بخورند. او پول چای خود را که در آن زمان حدود دو ریال بود، پس‌انداز می‌کرد و از پول چای چندماهه خود، برخی وسایلی زندگانی جرح‌نشینین برادر بزرگ‌تر خود را تهیه کرد، یک چراغ فتیله‌ای، یک بشقاب آلومینیومی، یک قابلمه، یک قاشق و یک قوری آلومینیومی. زندگی طلبه فاضل و خوش‌آیینه بزدی در قم با همین وسایلی ساده شروع شد.

زندگی در ابتدای ورود به قم، به سختی می‌گذشت. او آن روزهای سخت را چنین روایت می‌کند:

«گاهی می‌شد که یک لقمه نان نداشتیم که بخورم و شب گرسنه می‌خوابیدم. طوری برنامهریزی می‌کردم که روزی بیش از ۶ الی ۷ قران خرج نشود. آن وقت‌ها هر عدد نان سنگک سه قران و هر سیر پنیر پنج قران بود. معمولاً خودکارم را طوری تنظیم می‌کردم که نان سنگک و پنیر باشد و شب‌ها یک نان کسمه از این نان‌های کوچک می‌خریدم که ۳ شاهی می‌شد.

از مدرسه و نماز که می‌آمدم، ۳۰ شاهی می‌زدم و یک نان کسمه می‌خریدم و آن را در فاصله درب مدرسه تا کتابخانه فیضیه می‌خوردم و همین شامم بود. یک روز پول‌هایم به اتمام رسیده بود. تصمیم گرفتم مقداری پول قرض کنم، اما کسی را نداشتیم که از او قرض کنیم. به خدا گفتم: «خدایا، می‌خواهم درس بخوانم و این کار برای برپایی دین توست. خودت می‌دانی که توقع زیادی ندارم. هرگونه که خودت مصلحت می‌دانی روزی‌ام را برسان. خودت می‌دانی من آدمی نیستم که برای قرض کردن پیش کسی بروم... هنگام عصر بود. ظهر آن روز هم ناهار نخورده بودم و از شدت گرسنگی در حیاط مدرسه فیضیه قدم می‌زدم. در همین هنگام مرحوم آقای حسینی که بستنجی بود، آمد. طلبه‌ها می‌رفتند و نامه‌هایشان را می‌گرفتند. از آن‌جا که من تازه آمده بودم، مرا نمی‌شناخت؛ از این رو پس از آن که دور و برش خلوت شد، گفتم: «محمدتقی بزدی کیه؟» کسانی که مرا می‌شناختند، صدایم زدند. انتظار نداشتیم که نامه‌ای برای من فرستاده شده باشد، چون چنین کسی

را نداشتیم. نامه را گرفتم و هرچه دقت کردم نفهمیدم که امضای آن مال چه کسی است، البته بعدها فهمیدم. در این نامه هوالای به مبلغ ۲۰ تومان بود که رفتم آن را از آقای ناظمی که از بزدی‌های ساکن قم بود تحویل گرفتم و بدین ترتیب بعد از چند ماه دوباره سفرام رونق گرفت و چیزی برای خوردن در آن پیدا می‌شد. این حواله را «مرحوم حاج سید محمد مدرسی» که آن موقع از علمای یزد بودند برآیم فرستاده بودند. کسی که هیچ ارتباطی با او نداشتیم و هیچ وقت به ذهنم خطور نمی‌کرد که ممکن است چیزی برآیم بفرستد!»
به خاطر مضیقه شدید مالی، به فکرش رسید مانند برخی دیگر از طلبه‌های نیازمند، از سهمیه نانی که مرحوم آیت‌الله حجت می‌داد استفاده کند. حتی نامه‌ای هم به همین منظور تنظیم کرد اما به ذهنش رسید افراد دیگری مستحق این نان باشند و لذا نامه را پاره کرد؛

یک روز پول‌هایم به اتمام رسیده بود. تصمیم گرفتم مقداری پول قرض کنم اما کسی را نداشتیم که از او قرض کنم. به خدا گفتم: «خدایا، می‌خواهم درس بخوانم و این کار برای برپایی دین توست. خودت می‌دانی که توقع زیادی ندارم. هرگونه که خودت مصلحت می‌دانی روزی‌ام را آدمی نیستم که برای قرض کردن پیش کسی بروم...»



تصویر آیت‌الله مصباح در سنین جوانی

دکتر سهراب مقدمی شهیدانی

حیات‌نامه فکری و سیاسی علامه محمدتقی مصباح یزدی از تولد تا پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۱۲) - ۸

خانه به دوشی برای تحصیل علم

«آن زمان مرحوم آقای حجت به طلبه‌ها مهر نان می‌داد. من هم به فکر افتادم از ایشان تقاضای مهر نمان کنم. اما نمی‌خواستیم به دستگاه ایشان مراجعه کنیم. بنابر این نامه‌ای به این مضمون نوشتم: حضرت آیت‌الله حجت، من شخصی به این نام هستم و در قم درس می‌خوانم و در درس آقای حائری‌شُرکت می‌کنم. شنیده‌ام که مهر نانی به طلبه‌ها می‌دهید. اگر شامل من هم می‌شود، من هم طلبه هستم. صبح که می‌خواستیم نامه را ببرم فکر کردم نکند این کار، خلاف قاعده و برنامه حوزه باشد، و این نسان به کس دیگری تعلق داشته باشد و به ملاحظه شاگردی آقای حائری بخوانند به من بدهند! این بود که نامه را پاره کردم...»

سکونت در مدرسه فیضیه و حجتیه

با توجه به کمبود امکانات، خصوصاً فضای فیزیکی در حوزه قم، طلاب جدیدالورود با بحران حجره مواجه بودند. محمدتقی هم از این وضعیت مستثنی نبود. ایشان در مورد مشکلات‌های زندگی جرح‌نشینین در ماه‌های نخست ورود به قم، چنین می‌گوید:
«بعد از این که به قم آمدم، بروی گرفتن حجره مراجعه کردم. البته هنوز درس‌ها شروع نشده بود، شاید ۱۰ یا ۲۰ روز به شروع درس‌ها مانده بود. زودتر آمدم که بشود حجره فراهم کرد

بیشتر بود. یکی مدرسه فیضیه بود و یکی هم مدرسه حجتیه که تازه طبقه اولش ساخته شده بود.

مدرسه حجتیه شرایطی داشت که با ما وفق پیدا نمی‌کرد. مدرسه جدیدالتأسیسی بود. هم شرایط سنی داشت و هم شرایط درسی. البته شرایط درسی‌اش وفق می‌داد، منتها شرایط سنی‌اش وفق نمی‌داد. آن‌جا طلاب باید ۲۰ سال تمام داشته باشند که حجره به ایشان بدهند و من هنوز ۱۹ سالم بود.

به هر حال درس‌ها شروع شده بود؛ ولی من همین‌طور سسرگردان و آواره، هر روز در یک جایی و با یک مزاحمت و ناراحتی می‌گذراندم. درس‌ها را مرتباً شرکت می‌کردم؛ منتها دیگر نمی‌رسیدم به آن جدیت پیگیری بکنم؛ و لو این که فهمی داشتم، فایده‌ای نداشت.

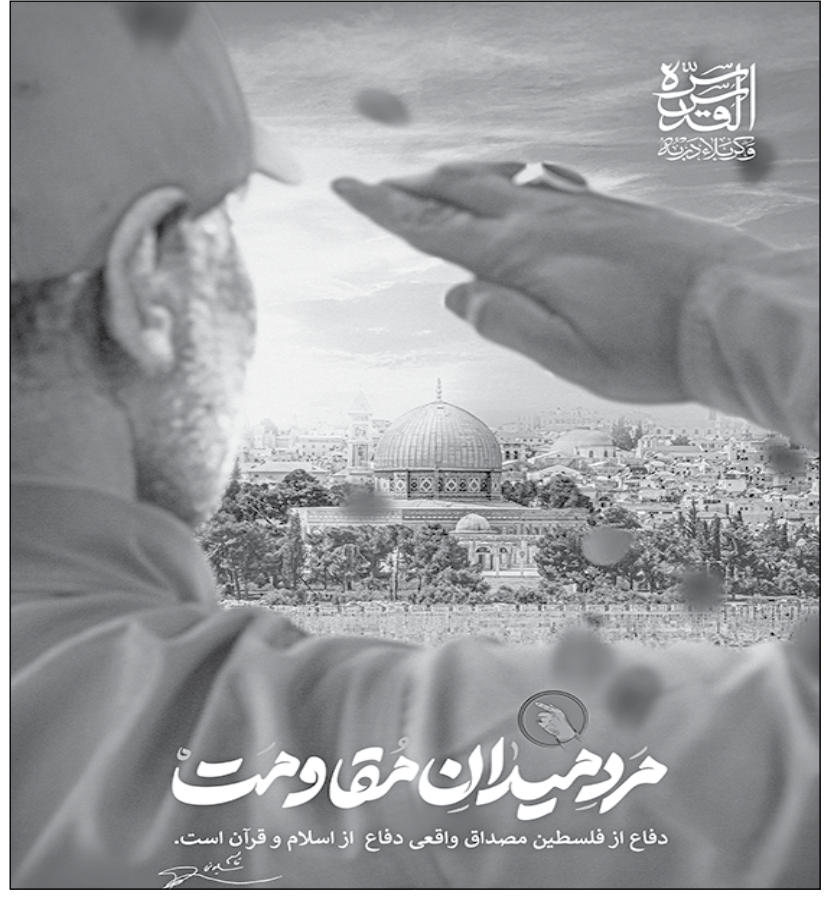
پانویست‌ها:

- ۱- زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۴، ذوالشهادتین امام، ص ۲۵.
- ۲- زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، مصص ۲۶-۲۷. گفتنی است در بخش زندگینامه پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی چنین ثبت شده که «بهائت کمکی که خانواده‌ام می‌توانستند به من بکنند ماهیانه حدود ۲۰ تومان بود، که آن هم مرتب نمی‌رسید» (ر.ک: «شناسایی با استناد: زندگینامه»، پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، <http://mesbahyazdi.ir>)
- ۳- مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری، داماد مرحوم آیت‌الله حجت. ص ۴.
- ۴- زندگی‌نامه حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۷. همچنین: «شناسایی با استناد: زندگی‌نامه»، پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، <http://mesbahyazdi.ir>

مردم سنی و مسیحی کردستان عراق، محبت حاج قاسم را دیدند؛ فهمیدند. آمریکاحتی به‌مسیحی کردستان مهر رحم‌نمی‌کند. همه‌دیدند کسی که می‌آید، می‌ایستد و برای مردم کردستان سینه سپر می‌کند و آنها را نجات می‌دهد، حاج قاسم است؛ تا جایی که یک کرد عراقی به من گفت: اگر ایران نبود؛ اگر قاسم سلیمانی نبود، ما ناموس نداشتیم.

داشت، به ایران که می‌آمد، از او پذیرایی می‌کرد؛ با هم شوخی می‌کردند و صمیمی بودند. حاج‌قاسم تلاش می‌کرد جریان مقاومت در عراق، با مرجعیت هماهنگ باشد. اگر جاهایی لازم می‌دید مرجعیت وارد شود، خدمت آیت‌الله سیستانی می‌رفت و ایشان را توجیه می‌کرد. آقای سیستانی هم از مسائل سیاسی منطقه آگاه بودند. یک بار به دیدارشان رفتم.

پیش از آن فقط عکس‌شان را دیده بودم. باورم نمی‌شد که آقای سیستانی چنین روحیه جوانی داشته باشد. خیلی از کتاب‌هایی که اسم‌شان برده می‌شد، ایشان خوانده بودند. همه خبرها را مرور می‌کردند. در آن دیدار دانستم که ایشان چقدر مطالعه دارند و به مسائل روز مسلط هستند، به



حاج‌قاسم با طالبانی، این‌گونه بود. طالبانی که به رحمت خدا رفت، زمین‌های به وجود آمد که جدا شدن از عراق را دنبال بکنند.
مردم کردستان عراق که دیده بودند حاج‌قاسم برای دفاع از آنها چطور توری میدان آمده و از جانش مایه گذاشته است، وقتی گفت عراق باید یکپارچه باشد، از حرف او تبعیت کردند.
حاج‌قاسم با آقای بارزانی هم رابطه گرمی

سیدحسن نصرالله می‌گفت: - ساعت دوازده شب بود که حاج‌قاسم رسید پیش من. گفت «تا طلوع آفتاب، ۱۲۰ فرمانده عملیاتی لبنانی از شما می‌خواهم!» گفتم «حاجی، الان ساعت ۱۲ شب است. از کجا برای شما ۱۲۰ فرمانده عملیات بیآورم؟» گفت «راه‌حل دیگری نداریم.» این تنها درخواستی بود که از ما کرد، و آن هم برای عراق بود. آن شب، پیش من ماند. با یک‌یک برادران تماس گرفتیم و توانستیم حدود ۶۰ فرمانده میدانی تأمین کنیم. بعضی‌هاشان، برادرانی بودند که در جبهه‌های سوری بودند. به آنها گفتمیم «بروید فرودگاه دمشق» برخی از برادران هم در لبنان بودند که از خواب بلندشان

خاطرات رفاقت چهل‌ساله حجت‌الاسلام والمسلمین علی شیرازی

با حاج قاسم سلیمانی - ۲۰

مرد میدان مقاومت

سعید غلامیان

کردیم و از خانه‌هاشان بیرون آوردیم‌شان؛ چون حاجی گفت «می‌خواهم آنها را با همان هوپامیایی که خودم می‌روم، ببرم.» نماز صبح رفتند دمشق. هوپامیایی حاج‌قاسم، وقتی دمشق را ترک می‌کرد، حدود ۶۰ فرمانده میدانی حزب‌الله همراهش بودند. ۶ ماه پس از قضیه اربیل، نوبت عملیات در جولای و ساعده رسید.

در آنجا هم حاج‌قاسم، پیش‌تاز میدان بود؛ جلودار از همه حرکت می‌کرد. می‌دیدم که با چه شور و شوقی تلاش می‌کند. برایش مهم نبود آسیب‌دیده، کرد، عرب، شیعه، سنی یا مسیحی است؛ برای همه دل می‌سوزاند. برایش مهم، نجات مظلوم و مبارزه با دشمنی بود که یک ملتی را آواره کرده بود.

مردم سنی و مسیحی کردستان، این محبت را دیدند؛ فهمیدند. آمریکا حتی به مسیحی کردستان هم رحم نمی‌کند.

همه دیدند کسی که می‌آید، می‌ایستد و برای مردم کردستان سینه سپر می‌کند و آنها را نجات می‌دهد، حاج‌قاسم است؛ تا جایی که یک کرد عراقی به من گفت: اگر ایران نبود؛ اگر قاسم سلیمانی نبود، ما ناموس نداشتیم.

پس از این که حاج‌قاسم در این‌جا این‌طور توی میدان آمد و مایه گذاشت، فردا که توی کردستان عراق خواستند از مرکزیت عراق فاصله بگیرند، وقتی قاسم سلیمانی حرف زد، مردم کرد عراق از او تبعیت کردند و همه به میدان آمدند.
بعدها در سال ۱۳۹۶، رؤسا و رهبران اقلیم کردستان اقدام به همه‌پرسی برای استقلال کردستان عراق از دولت مرکزی عراق کردند. تا زمانی که جلال طالبانی زنده بود، کردستان عراق و دولت مرکزی انسجام بیشتری داشت، و همه از او حساب می‌بردند.

نیازمندی‌های کیمهان
تول رگمی تلفنی
از ساعت ۸ صبح الی ۶ بعدازظهر
تلفن: ۰۵-۳۳۱۱۲۲۹۲
فکس: ۰۵۳-۳۳۱۱۸۰۵۳
niraz.mandiha@kayhan.ir

<p>شرق - غرب</p> <p>شهریار ۰۹۱۲۱۶۲۰۸۴۹</p> <p>۶۵۲۳۲۹۳۳</p> <p>کرج ۰۲۶-۳۲۲۶۰۱۳ ۳۲۲۲۴۴۱۱</p> <p>دماوند ۷۶۳۲۱۹۳۸</p>	<p>شمال</p> <p>۲۲۶۰۳۶۳۵</p> <p>۲۲۷۱۲۹۷۶</p> <p>۸۸۹۰۰۸۶۷ - ۸۸۸۰۱۵۵۲</p> <p>۶۶۵۹۲۲۶۶-۶۶۵۹۳۰۱۰-۱۱</p>	<p>جنوب</p> <p>۳۳۹۶۲۲۳۳ - ۳۳۹۶۲۲۱۱</p> <p>۳۶۲۵۷۰۷۴</p> <p>۵۶۳۴۴۴۳۸</p> <p>۵۶۳۵۹۵۹۸</p>	<p>مرکز</p> <p>۳۳۱۱۲۱۹۳</p> <p>۳۳۱۱۲۲۹۱</p> <p>۳۳۱۱۳۰۸۵</p> <p>۳۳۹۴۲۰۰۰</p>	<p>۳۳۱۱۰۲۰۲</p> <p>۳۳۱۱۳۵۱۹</p> <p>۳۳۱۱۰۲۱۰</p> <p>۳۳۱۱۲۱۹۵</p>	<p>دفتر نمایندگی کیمهان همه روزه تلفنی آگهی می‌پذیرد</p> <p>بناهای و خدمات ساختمانی</p> <p>املاک افق خرید-فروش-رهن-اجاره زمین-ویلایات-تور-روشن-حومه ۰۹۱۲۱۲۹۲۸۵ ۰۹۱۲۱۲۹۲۸۵ ۰۹۱۲۱۲۹۲۸۵</p> <p>اجرا انارومی سیمانکاری آب‌سلف و شسته ۰۹۱۲۶۳۵۸۲۸ ۰۹۱۲۶۰۹۱۲۶</p> <p>تویه مطبوع احمدی ساخت و نصب انواع کانال‌های گالوانیزه-دکات-اسیلت-هواساز ۰۹۱۲۵۳۳۴۴۴</p> <p>متصدی حمل‌وایی زمینی دریایی و ریلی کلاس وارداتی صادراتی ترانزیت، بارگزایی و ترخیص ULS ۰۹۱۳۳۷۶۵۷۶</p> <p>کشورگرمی آکادک مارین بسته‌بندی، گسترانی و حمل و نقل بین‌المللی انواع خدمات بسته‌بندی شامل: بسته بندی لوازم منزل و مبلمان، پیانو، ماشین آلات، کالاهای تجاری و موادغذای کالاهای نمایشگاهی، آثار هنری، اشیاء موزه‌ای، تابلوهای برق و تجهیزات، لوازم منزل دیپلماتهای سفارتخانه‌ها</p> <p>بسته‌بندی و حمل بار به صورت خرده‌بار و فول جهت صادرات به: کانادا، آمریکا، اروپا اقیانوسیه، آفریقا و آسیا www.adakmarine.ir - info@adakmarine.ir</p>
--	---	---	--	---	--

با حضور در نیازمندی‌های روزنامه کیمهان کار خود را گسترش دهید

ویژه‌نامه تخصصی خودرو
بامطالبی متنوع و کادری ورزیده با آفرین اخبار روز بهترین مکان جهت درج آگهی‌های شما